

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۹۴ هـ ش / ۱۴۳۶ هـ ق / ۲۰۱۵ م، صص ۲۹-۵۰

بررسی ناسیونالیسم ایرانی و عربی و بازتاب آن در شعر دوران مشروطه ایران و نهضت عرب^۱

احمد خاتمی^۲

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

کاظم دزفولیان^۳

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

فرهاد شاکری^۴

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده

ناسیونالیسم از جمله مفاهیمی است که به دنبال آشنایی با تمدن غرب در اوایل قرن نوزدهم، وارد ادبیات سیاسی ایران و کشورهای عربی شد و رشد آن، زیادی محصول استعمار بود. از آن‌جای که وقایع این دوران تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده بود، شاعران این دوره در نقش مصلحان اجتماعی ظاهر شدند و محتوای شعرشان را در خدمت بسط اندیشه‌های جدید مخصوصاً ناسیونالیسم قرار دادند که در نتیجه شعر از حالت ذهنیت‌گرایی بیرون آمد و حالت عینیت‌گرا و رئالیستی یافت. در این مقاله به شیوه توصیفی - تحلیلی ناسیونالیسم ایرانی و عربی در دوران نهضت عربی و مشروطه ایران مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته و چهار مؤلفه ناسیونالیسم؛ یعنی زبان، تاریخ و فرهنگ، سرزمین و دین در شعر شاعران بزرگ این عصر بررسی شده با این هدف که دیدگاهی نسبتاً جامع و گویا ارائه شود. در نهایت این نتیجه به دست آمد که ناسیونالیسم عربی به دلیل پراکندگی سرزمین، تنوع تاریخی، تعدد ادیان و نقش دوگانه حکومت عثمانی با چالش‌های زیادی روبرو بوده است. در ناسیونالیسم عربی، زبان عربی بیش از سایر مؤلفه‌ها مدنظر بوده، ولی در میان شاعران ایرانی، بیش‌تر بر تاریخ و فرهنگ و سرزمین تکیه شده است. دین اسلام نیز به دلیل حضور تاریخی و مبارزه با استعمار در میان شاعران ایرانی و عربی به عنوان یکی از عناصر ناسیونالیسم مورد توجه قرار گرفت؛ از این روی ناسیونالیسم ایرانی و عربی بر خلاف نوع اروپایی نه تنها ضد دین نبود بلکه رنگ دینی هم داشت.

واژگان کلیدی: ناسیونالیسم، شعر عربی و فارسی، مشروطه، نهضت عرب.

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۲۷

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۳

۲. رایانامه: a_khatami@sbu.ac.ir

۳. رایانامه: K_Dezfoulian@sbu.ac.ir

۴. رایانامه نویسنده مسئول: farhad.shakery@gmail.com

۱. پیشگفتار

این نوشتار به بررسی بازتاب ناسیونالیسم ایرانی و عربی در شعر می‌پردازد تا مشابهات‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را نشان دهد؛ «وظیفه تطبیق‌گر بررسی اشتراکات و تفاوت‌های یک نوع ادبی خاص در دو ادبیات ملی است» (انوشیروانی، ۱۳۹۱: ۶). از لحاظ زمانی، نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم را در برمی‌گیرد. و از لحاظ مکانی به دلیل این که بیشتر تحولات دنیای عرب در مصر، شام (لبنان و سوریه) و عراق رخ داده، بیش‌تر به شعر شاعران این سه کشور استهشاد می‌شود و عبارتند: از جمیل صدقی زهاوی، معروف رصافی، خلیل مطران، احمد شوقی، حافظ ابراهیم و محمود سامی بارودی. شاعران ایرانی نیز عبارتند از: ملک الشعراء بهار، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، فرخی یزدی، سیداشرف الدین حسینی و ابوالقاسم لاهوتی. این شاعران به شعرای نئوکلاسیک مشهورند و ارزش بیشتر کار آنان در محتوا و مضامین شعری است و همان‌طور که شفیع کدکنی گفته «توانستند شعر سیاسی و اجتماعی را بر محتوای شعر بیفزایند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۴۹). به عبارت دیگر، این شاعران به دنبال «چه گفتن» بودند نه «چگونه گفتن». با توجه به این که شاعران این دوره در نقش مصلحان سیاسی و اجتماعی ظاهر می‌شوند و مسائل جامعه را در شعرشان بازتاب می‌دهند، طبیعی است که صبغه سیاسی مقاله بیش از صبغه ادبی آن باشد. ذکر این نکته نیز لازم است که جهت پردازش بهتر ناسیونالیسم از بررسی کلی آن پرهیز کرده و به بررسی عناصر مهم آن عنایت شده و از ورود به مباحث دیگر مانند آزادی، مشروطیت، مسائل زنان و غیره اجتناب شده است.

۱-۱. پیشینه تحقیق

در مورد ناسیونالیسم در ایران یا در کشورهای عربی کتاب‌ها، رساله‌ها و مقالات متعددی به صورت مجزا یا بعضاً مقایسه‌ای نوشته شده است. از کتاب‌های تاریخی و سیاسی در این زمینه می‌توان به «سیری در اندیشه سیاسی عرب» از حمید عنایت، و تاریخ جدید کشورهای عربی از ولادیمیر لوتسکی اشاره کرد. در حوزه ادبیات هم می‌توان «شعر معاصر عرب» از شفیع کدکنی را نام برد که به صورت کلی و گذرا به مقایسه شاعران دوران نهضت و مشروطه پرداخته و بیشتر بر مشابهات آن‌ها تأکید کرده و عمدتاً به شاعران نو پرداخته است. در این حوزه پایان‌نامه‌هایی هم نوشته شده مانند بررسی تطبیقی جنبه‌های اجتماعی - تغزلی شعر معاصر فارسی و عربی از سکینه مشتت پور، در دانشگاه شهید بهشتی که

بیشتر به شعر نو پرداخته تا اشعار نئوکلاسیک‌های ایرانی و عرب. از مقالات این حوزه می‌توان به «بررسی تطبیقی عشق به میهن در اشعار فرخی یزدی و معروف رصافی نوشته محمود رضا توکلی در نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان در شماره ۵» و «مقایسه وطنیات ملک الشعراء بهار و وطنیات سامی بارودی در فصل نامه زبان عربی مبین شماره ۱۰ نوشته صادق مزیدی و منصوره زرکوب» اشاره کرد که همان‌طور که از عنوانشان پیداست موضوع آن، میان دو شاعر بررسی شده است؛ اما در این مقاله سعی بر این است تا ناسیونالیسم ایران و عرب با مؤلفه‌های متعدد و در میان شاعران و کشورهای عربی بیشتری، مورد مطالعه قرار گیرد.

۲-۱. روش تحقیق

این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و بر اساس شیوه تحلیل محتوا به صورت توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

۳-۱. پرسش و فرضیه تحقیق

پرسش‌های این پژوهش عبارتند از:

- شباهت و تفاوت اندیشه‌های شاعران ایرانی و عربی در بحث ناسیونالیسم در چیست؟

- در میان عناصر چهارگانه ناسیونالیسم تکیه شاعران ایرانی و عرب بیشتر بر چه زمینه‌هایی است و دلایل آن چیست؟

این نوشتار با عنایت به پرسش‌های بالا، مبتنی بر این فرضیه است که به دلیل شباهت شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و نیز تأثر از مدرنیته غرب، دیدگاه شاعران ایرانی و عرب با هم قرابت و شباهت زیادی دارد؛ ولی به دلیل پراکندگی کشورهای عربی هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ تاریخی، تکیه آن‌ها بیشتر بر عنصر زبان بوده؛ اما ایرانی‌ها بیشتر بر روی عناصر تاریخ و فرهنگ و سرزمین تکیه کرده‌اند. از جهت دیگر دین اسلام در تقویت ناسیونالیسم ایران و عرب مخصوصاً به دلیل لزوم مبارزه با استعمار نقش زیادی داشته است.

۴-۱. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

درک بسیاری از مسائل و مقولات امروزی و از جمله ناسیونالیسم زمانی دقیق و علمی است که پایه‌های آن در زمان ظهور و رشدش به درستی و با دقت بررسی شده باشد. از آن‌جای که مطالبی که در این

حوزه نوشته شده، معمولاً به صورت جزئی، تک مؤلفه‌ای و دارای جامعه آماری محدودی است می‌توان به ضرورت و اهمیت این مقاله پی برد.

هدف از نوشتار حاضر این است که بتواند در مورد دیدگاه شاعران این عصر، نسبت به ناسیونالیسم، بینش و دیدی نسبتاً جامع و چهارچوبی نظری ارائه دهد تا بتوان به تصویری نسبتاً شفاف و گویا از ناسیونالیسم در ایران و کشورهای عربی دست یافت و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها درک شود.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

واژه nation در زبان فارسی به معنای ملت است. از لحاظ تاریخی «این واژه در زبان‌های اروپایی بیش از دو سده و اندی نیست که به معنایی که امروز می‌شناسیم به کار می‌رود» (آشوری، ۱۳۷۶: ۱۷۵). از قرن نوزدهم به بعد واژه ملت توانست، مانند بسیاری از لغات دیگر در معنی سیاسی جدیدش استعمال شود. تا قبل از دوران مشروطه و حتی تا نزدیک دوران رضاخان کلمه «ملت» در میان ایرانیان به همان معنای سنتی «دین و شریعت» به کار می‌رفت. به عنوان نمونه شیخ حسین اهرمی بوشهری رساله‌ای با نام «احیاء‌المله» نوشته و مشروطیت را علامت ظهور حضرت مهدی می‌دانست و ملت را در رساله اش به معنای دین به کار برده بود، نه ملت در مفهوم جدید سیاسی‌اش. شیخ محمد حسین نائینی نیز در «تنبیه الامه و تنزیه المله» چنین دیدگاهی داشت. از این روی یکی از نتایج انقلاب مشروطه «پدیدار شدن مفهوم ملت به معنای جدید آن بود که توانست جای مفهوم قدیمی به معنی شریعت را بگیرد» (آجودانی، ۱۳۸۳: ۲۰۶). در مورد آغاز ناسیونالیسم ایرانی «شاید قدیمی‌ترین کسی که از قومیت ایرانی در مفهوم اروپایی قومیت، سخن گفته میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۲۲۸) باشد که در این راه نخستین گام‌ها را برداشته و در عصر خود انسانی تند و تیز و پیشرو و حتی افراطی بوده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۶۴۳). بعد از آخوندزاده می‌توان از کسان دیگری مانند میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۱۴-۱۲۷۰)، مستشار الدوله (۱۲۳۹-۱۳۱۳)، طالبوف (۱۲۵۰-۱۳۲۸) و دیگران نیز یاد کرد.

در مورد آغاز ناسیونالیسم عربی می‌توان گفت: حمله ناپلئون در ۱۷۹۸م نقطه آغازین بود. در زمان محمدعلی پاشا (۱۸۴۹-۱۷۶۹) دانشجویان زیادی به سرپرستی رفاعه طهطاوی (۱۸۷۳-۱۸۰۱) به اروپا رفتند که با بازگشت به مصر، افکار ملی‌گرایی را با خود به همراه آوردند. ولی اگر بخواهیم از ناسیونالیسم عربی به عنوان یک جنبش یاد شود باید گفت که منشأ جنبش‌های ملی‌گرایانه عرب‌ها

همان‌طور که آلبرت حورانی هم گفته به منطقه شام برمی‌گردد (حورانی، ۱۳۸۷: ۴۳۷). مسیحیان این منطقه چون مجبور به پرداخت جزیه به حکومت عثمانی بودند، بیش‌تر از سایر نواحی، به دنبال جدایی و استقلال بودند. عامل دیگری که در رشد ناسیونالیسم عرب تأثیر داشت، گروه‌های تبشیری بودند. آن‌ها می‌خواستند با رواج ناسیونالیسم عربی در میان مسلمانان از اتحاد و ایمان اسلامی آنان بکاهند. با رشد استبداد عثمانی بسیاری از مسیحیان شام به مصر هجرت کردند. مصر در این زمان که «لرد کرومر»، در آن‌جا بود، فضای نسبتاً آزادتری داشت «در زمان کرومر آزادی مطبوعات به نام دریچه اطمینان افکار عمومی یکی از اصول مهم سیاست انگلستان در مصر بود» (عنایت، ۱۳۶۳: ۲۱۹). مسیحیان در تلاش بودند تا با تقویت ناسیونالیسم مصر و اتحاد با آنان بتوانند با عثمانی‌ها مبارزه کنند. زیرا تمایلات جدایی‌طلبانه مصریان از دولت عثمانی از زمان محمد علی پاشا شروع شده بود. در این زمینه عبدالرحمان کواکبی (۱۸۵۵-۱۹۰۲) «از نخستین نویسندگان مسلمان عرب در روزگار معاصر عرب است که خواهان جدایی عربان از ترکان عثمانی و یگانگی همه آنان، صرف نظر از بستگی‌های دینی شان شده است. می‌توان گفت که از زمان او به بعد رهبری جنبش عرب در راه یگانگی کم‌کم از دست نویسندگان مسیحی عرب بیرون شد و به دست نویسندگان مسلمان افتاد» (عنایت، ۱۳۶۳: ۱۷۳). لوتسکی نیز او را پدر ناسیونالیسم عرب خوانده است (لوتسکی، ۱۳۷۹: ۲۰۴). ملی‌گرایی مصریان از زمان سرهنگ احمد عربی پاشا (۱۸۳۹-۱۹۱۱) عمومیت بیشتری یافت و رهبری آن عمدتاً به دست افسران ارتش افتاد.

برای ملیت‌گرایی یا ناسیونالیسم نمی‌توان تعریف، مؤلفه و عناصری دقیق تعیین کرد و در میان صاحب‌نظران جماعی در این باره وجود ندارد ولی می‌توان در تعاریف و توضیحاتی که از آن ارائه شده عناصر مشابهی یافت. داریوش آشوری در این باره می‌گوید: «وجدان قومی هویت خود را در هم‌خونی، هم‌نژادی، هم‌زبانی، هم‌دینی و زیستن و بارآمدن در بستر فرهنگ قومی می‌جوید» (آشوری، ۱۳۷۶: ۱۷۷). سعدا... جبری در مورد پایه‌های ناسیونالیسم عرب می‌نویسد: «اساس اول زبان است که در میان سایر مبنایها از همه قوی‌تر است. دوم تاریخ مشترک است. سوم وحدت سرزمین و خاک جغرافیایی است. چهارم آگاهی فزاینده بیشتر شهروندان عرب در تمامی دولت‌های عربی است. پنجم وحدت آرزوها و دردهایی است که تمامی ملت‌های عرب را جمع می‌کند. ششم دین اسلام است که بیش‌تر عربان در

آن مشترک هستند... (به نقل از مرادیان و بهاءالدین، ۲۰۱۱: ۲۸۳). از نظر لطفی السید (۱۹۶۳-۱۸۷۲) عناصر ملیت ساز مصر عبارتند از: اقلیم، مرز و بوم، تاریخ، فرهنگ، دین اسلام، زبان عربی. ساطع الحصری (۱۸۷۹-۱۹۶۸) بر این باور است که ناسیونالیسم دو پایه اصلی دارد: اولی زبان و دیگری تاریخ مشترک. در میان مؤلفه‌های ناسیونالیسم باید گفت که بر سر میزان اهمیت آنها نیز اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر عنصر زبان بیشتر تکیه دارند برخی بر اسلامیت و برخی بر سرزمین و تاریخ مشترک. ولی می‌توان با جمع‌بندی تعاریف متعددی که از ناسیونالیسم شده مهم‌ترین عناصر تشکیل-دهنده آن را در تاریخ و فرهنگ مشترک، زبان، سرزمین، و دین دانست که به بازتاب آن‌ها در شعر این عصر پرداخته می‌شود.

۲-۱. زبان

در این که «زبان» یکی از مؤلفه‌های اصلی ناسیونالیسم هر ملتی است، نمی‌توان شک کرد؛ ولی سهم آن در همه کشورها یکسان نیست. زبان در کشورهای یک‌قومیتی می‌تواند مهم‌ترین عامل برای ایجاد اتحاد و ملیت باشد ولی در کشورهای چندقومیتی از میزان اهمیت آن کاسته می‌شود. زبان وسیله ارتباط بین انسان‌ها است و علاوه بر آن وسیله تفکر نیز هست لذا با قدرت انتقال اندیشه‌ها بین انسان‌ها و نسل‌ها، موجد اتحاد و هماهنگی و ارتباط است. از این‌روی بسیاری از نخبگان، اقوام را با زبان‌هایشان می‌شناسند. «ملت عرب یعنی عربی‌زبانان، ملت ترک یعنی ترک‌زبانان و ملت فارس یعنی فارس‌زبانان» (آقاخان کرمانی، ۲۰۰۰: ۳۹۶). داریوش آشوری نیز بر نقش زبان فارسی در ساخت ناسیونالیسم ایرانی تأکید زیادی دارد و بر این باور است که: «با رخنه ناسیونالیسم مدرن به ایران از نیمه‌های قرن نوزدهم آنچه حس ایرانیت را دوباره به شدت در میان نخستین روشنفکران برمی‌افزود تنها وجود زبان فارسی است که ایران پس از اسلام را یگراست با ایران پیش از اسلام پیوند می‌زند» (آشوری، ۱۳۷۶: ۱۸۶). این گفته آشوری شاید در میان روشنفکران و مصلحان سیاسی تا اندازه‌ای صحیح باشد؛ ولی واقعیت این است که در شعر دوران مشروطه چنین انعکاسی نیافته است. یکی از دلایل این است که ایران کشوری است با قومیت‌های مختلف و لذا زبان‌های متنوع. تأکید بر نقش زبان فارسی عمدتاً در میان ایرانیان خارج از کشور رواج داشت و در میان شاعران داخل ایران، ابیات نادری در این باره وجود

دارد. مثلاً ابوالقاسم لاهوتی که در امید اتحاد ایرانیان برای بیرون راندن استعمارگران است آرزو دارد که مردم ایران به فارسی با هم حرف بزنند:

بتا خوش آن که از نواهل ایران سر به سر با هم
در آمیزند چون جان و تن و شهد و شکر با هم
سخن با پارسی گویند در هر خیر و شر با هم
رهانند عالم اسلام را از هر خطر با هم

(لاهوته، ۱۳۵۸: ۶۷۳)

اگر دیوان‌های مشهور شعر مشروطه مانند دیوان عارف، عشقی، نسیم شمال و بهار مورد بررسی قرار گیرد، می‌توان به این حقیقت پی برد که در مورد زبان فارسی به عنوان یکی از عناصر اصلی ناسیونالیسم ایرانی و یکی از عوامل وحدت و همبستگی مردم ایران بحث چندانی به میان نیامده است. ولی یکی از موضوعات مرتبط در این زمینه بحث تغییر خط و الفبا بود که از طرف آخوندزاده مطرح شد و کسانی مانند میرزا ملکم خان، حسن رشدیه، آقاخان کرمانی، زین العابدین مراغه‌ای و طالبوف از آن حمایت کردند. در مجموع به باور آنان الفبای کنونی ناقص و یکی از موانع اصلی در تعلیم و تربیت و در نهایت مانع از ترقی و پیشرفت است و راه چاره در این است که الفبای فارسی تغییر کند (رک: آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۷۶؛ آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۰۹).

اما «زبان» در ناسیونالیسم عربی مهم‌ترین عنصر و مؤلفه است. عبدا... ندیم بزرگ‌ترین رکن شعور وطنی را «زبان» می‌داند و به همین دلیل به نظر او مؤثرترین راه تقویت شعور وطنی، تأسیس مدارس هرچه بیش‌تر برای آموزش درست زبان عربی است» (عنایت: ۱۹۴). تکیه بر زبان عربی می‌توانست مسیحیان و مسلمانان را کنار هم گرد آورد: «عرب کسانی هستند که عربی زبان اصلی آن‌هاست و این لفظ به همان نسبت که بر مسلمانان اطلاق می‌شود که بر مسیحیان» (آنطونیوس، ۱۹۶۹: ۷۳). ساطع الحصری نیز بر نقش زبان در ناسیونالیسم عرب تأکید زیادی دارد و معتقد است: «عرب کسی است که زبان مادری‌اش عربی باشد؛ خواه مسلمان باشد، خواه مسیحی، مصری باشد یا سوری یا عراقی» (حصری، ۱۹۶۱: ۱۰۸) از آن‌جای که اسلام یکی از مبانی هویتی عرب است، مسیحیان شام در میان عناصر ناسیونالیسم بر عنصر زبان و ادبیات تأکید بیشتری داشتند. به عبارت دیگر آن‌چه در شام آن روزگار باعث پراکندگی مسلمانان و مسیحیان عرب می‌شد، سیاست و دین بود و آن‌چه ایشان را به هم نزدیک می‌کرد، زبان و ادبیات عرب بود. اهمیت زبان عربی برای عرب‌ها تا آن‌جای است که محمد عابد الجابری می‌گوید: «العربیُّ یُحِبُّ لُغَتَهُ الی درجه التقدیس» (الجابری، ۲۰۰۹: ۷۵). گرایش به زبان

عربی نه تنها در میان اندیشمندان بلکه در میان حاکمان عرب نیز دیده می‌شود؛ به عنوان نمونه محمدعلی پاشا به دنبال «ایجاد نوعی پادشاهی متحده عربی شامل همه کشورهای بود که به زبان عربی صحبت می‌کنند» (لوتسکی، ۱۳۷۹: ۹۰). البته این نکته مهم را هم باید ذکر کرد که در مورد ماهیت زبان عربی اختلاف نظرهایی هم وجود داشت. در این زمینه یکی از مناقشات مهم در میان ادیبان و ناسیونالیست‌های عرب بر سر استفاده از زبان عربی فصیح و عربی محلی یا عامیانه بود. تکیه بر زبان ادبی باعث عدم فهم عوام بود و تکیه بر زبان عامیانه باعث انتقاد ادیبان. زبان عربی فصیح به دلیل این که زبان قرآن و ادبیات عرب است، تقریباً دست نخورده باقی مانده و یکی از شاخص‌های مهم هویت عرب است؛ لذا دوری از آن برای عربان هزینه زیادی به دنبال داشت. به گفته دکتر شوقی ضیف: «هم باعث جدایی شعر کلاسیک عرب می‌شد و هم باعث دوری از زبان قرآن و هم باعث جدایی مصر از کشورهای عربی می‌شد» (ضیف، ۲۰۰۸: ۴۵). در این زمینه ادیبانی مانند ابراهیم یازجی، لويس شیخو، مصطفی صادق رافعی، عمر فروخ، مازن مبارک، عباس عقاد، جبران خلیل جبران و بسیاری از مسیحیان از زبان فصیح حمایت می‌کردند و آن را عامل اتحاد می‌دانستند. در مقابل طیف دیگری قرار داشت که معتقد به استفاده از زبان محلی بود. از طرفداران این گرایش می‌توان به جمیل صدقی الزهاوی، طه حسین، سعید عقل، سلامه موسی، محمود تیمور، امین شمیل، جورج کفوری و... اشاره کرد. به عنوان مثال «امین شمیل» بر این باور بود که زبان فصیح عربی، مانند لاتینی و یونانی مرده است یا جورج کفوری معتقد بود که زبان عربی فصیح نشان دهنده دوران بادیه نشینی است و لهجه‌های محلی نشانه مدنیت (ابوالحمديه، ۱۹۸۷: ۱۰۶). یا ولیم ولکوکس معتقد است که زبان عربی فصیح مانع از اختراعات در میان عربان است (همان: ۱۰۸). به عبارتی آن را یکی از دلایل عقب ماندگی اعراب می‌دانستند. این دیدگاه در میان مستشرقان طرفداران زیادی داشت. به‌ویژه مستشرقانی که در خدمت استعمار بودند. حتی برخی مانند زهاوی، قاسم امین، لطفی السید، لويس عوض و سعید عقل خواهان تغییر الفبای عربی به الفبای لاتینی شدند (همان: ۱۰۷). با وجود مناقشات زیادی که در این مورد در جهان عرب پیش آمده همچنان باید گفت که در ناسیونالیسم عرب، بزرگ‌ترین عنصری که آن‌ها را در کنار هم قرار داد، زبان عربی بود. خلیل مطران لبنانی (۱۹۴۹-۱۸۷۲) که به دلیل اقامت طولانی در مصر به «شاعر القطرین»

مشهور است، بر این باور بود که هرچند لبنان و مصر از لحاظ سرزمینی از هم جدا هستند ولی زبان عربی آنها را به هم نزدیک و متحد کرده است:

سَاءَ هِجْرَانُكَ الْفِرَاقَ وَ لَكِنْ لَيْسَ بَيْنَ الْفَطْرَيْنِ مِنْ هِجْرَانِ
وَطَنٌ وَاحِدٌ وَ تَجْمَعُهُ الضَّاءُ ذُو لِمَغْرَى فِي لَفْظِهِ الْأَوْطَانُ

(مطران، ۱۹۹۵، ج ۲: ۶۷)

(ترجمه: دوری تو برای دوستان سخت است ولی میان دو کشور جدایی نیست. هر دو یک وطن هستند و زبان عربی آن را برای یک مقصود و معنی جمع می‌دارد)

به باور مطران، زبان از ستون‌های اصلی هر ملتی است و اگر زبانی ضایع شود مانند این است که ملتش از بین رفته باشد:

إِذَا مَا الْقَوْمُ بِاللُّغَةِ اسْتَحَقَّوْا فَضَاعَتْ، مَا مَصِيرُ الْقَوْمِ؟ قُلْ لِي

(همان، ج ۲: ۳۰۸-۳۰۱۰)

(ترجمه: هرگاه ملتی زبان را بی‌ارزش دانستند از بین می‌رود. به من بگو سرانجام آن ملت چه خواهد شد؟)

معروف رصافی (۱۹۴۵-۱۸۷۵) نیز با تونسیان اظهار دوستی می‌کند و معتقد است که گرچه سیاست آن‌ها را از هم دور نگه داشته ولی زبان عربی در کنار وحدت عقیده، آن‌ها را به هم نزدیک می‌کند:

أَتُونِسُ إِنْ فِي بَغْدَادَ قَوْمًا تَرَفُّ قُلُوبُهُمْ لِكِ الْوُدَادِ
وَ يَجْمَعُهُمْ وَ إِيَّاكَ انْتِسَابًا إِلَى مَنْ خَصَّ مِنْطَقَهُمْ بِضَادِ
وَ دِينٌ أَوْضَحَتْ لِلنَّاسِ قِبَالًا نَوَاصِعُ آيَةِ سُئِلَ الرَّشَادِ
فَنَحْنُ عَلَى الْحَقِيقَةِ أَهْلُ قُرْبَى وَإِنْ قَضَتْ السِّيَاسَةُ بِالْبِعَادِ
وَ مَا ضَرَّ الْبِعَادُ إِذَا تَدَانَتْ أَوَاصِرُ مِنْ لِسَانٍ وَ اعْتِقَادِ

(رصافی، ۲۰۰۹: ۱۴۸)

(ترجمه: ای تونس! در بغداد مردمانی هستند که قلبشان برای دوستی با تو می‌تپد. انتساب آن‌ها و تو به «زبان عربی»، آن‌ها را کنار هم گرد می‌آورد و نیز «دینی» که آیه‌های درخشان آن، راه‌های هدایت را روشن کرد. پس در حقیقت ما خویشاوندیم هرچند که سیاست حکم به دوری کند. دوری آسیبی نمی‌زند تا زمانی که پیوندهای زبانی و اعتقادی نزدیک هم باشند)

۲-۲. تاریخ و فرهنگ

تاریخ و فرهنگ مشترک از مهم ترین عناصر ناسیونالیسم است که در واقع شناسنامه و بیانگر هویت اقوام است. در این زمینه شاعران با برشمردن نام شاهان، پهلوانان و اسطوره های ملی سعی در آگاه کردن مردم از هویتشان دارند. ملک الشعرای بهار در شعری با عنوان «سرود مدرسه» این گونه دانش آموزان را با تاریخ و فرهنگشان آشنا می کند:

ما همه کودکان ایرانیم	مادر خویش را نگهبانیم
همه از پشت کی قباد و جمیم	همه از نسل پور دستانیم
زاده کوروش و هخامنشیم	بچه قارن و نریمانیم
پسر مهرداد و فرهادیم	تیره اردشیر و ساسانیم
ملک ایران یکی گلستانست	ما گل سرخ این گلستانیم
همه در فکر ملت و وطنیم	همه در بند دین و ایمانیم
پارسی زاده ایم و پاک سرشت	کز نژاد قدیم آریانیم
همه از یک نژاد و یک خاکیم	گر ز تهران گر ز خراسانیم

(بهار، ۱۳۸۱: ۴۴۹)

عارف قزوینی نیز مردم را دعوت می کند تا از تاریخشان آگاهی یابند. به باور او بی خبری از تاریخ در واقع مرگ و نابودی ملت ها است:

به ملتی که ز تاریخ خویش بی خبر است به جز حکایت محو و زوال نتوان گفت

(قزوینی، ۱۳۸۹: ۱۳۵)

فرخی یزدی هم با اشاره به ایران دوران باستان و برشمردن شاهان و پهلوانان نامی آن، سعی در تحریک احساسات ملی مردم علیه استعمار دارد:

این همان ایران که منزلگاه کیکاوس بود خوابگاه داریوش و مأمّن سیروس بود

جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود

این همه از بی حسی ما بود که افسرده ایم

(یزدی، ۱۳۵۷: ۱۸۶)

حتی شاعری مانند نسیم شمال (اشرف الدین حسینی) با این که اندیشه‌های اسلامی قوی‌ای دارد ولی ایران باستان را در تضاد با آن نمی‌بیند و برای آزادی ایران در آرزوی شاهان و جنگاورانی مانند دوران باستان است:

ای دخمه فریدون تاج کیان چه شد کشمیر و بلخ، کابل و هندوستان چه شد
دریای نور، تخت جواهرنشان چه شد آن قدرت شجاعت و جوش و خروش کو
شیران جنگجوی پلنگینه پوش کو جمشید و کیقباد چه شد و داریوش کو

(حسینی، ۱۳۵۹:۳۲۳)

بنابراین شاعران عصر مشروطه بر عنصر تاریخ و فرهنگ ایران بیش از زبان فارسی تکیه کرده‌اند. در جهان عرب، ساطع الحصری در کنار زبان بر تاریخ مشترک تاکید زیادی دارد و آن را یکی از پایه‌های اصلی ناسیونالیسم عرب می‌داند. به باور او «زبان» و «فرهنگ مشترک» علایق قوی‌تری برای ایجاد یکپارچگی میان یک ملت تا مذهب مشترک ایجاد می‌کنند. بنابراین زبان و فرهنگ مشترک اعراب مبنای اتحاد سیاسی عرب است» (سالم، ۱۳۷۶:۷). البته باید گفت که از لحاظ تاریخی همه کشورهای عربی، عرب نبوده‌اند بلکه به دلیل اسلام آوردن کم‌کم به زبان عربی سخن گفتند و در گذر قرن‌ها، تاریخ و فرهنگ مشابهی با کشورهای عرب یافتند. در این زمینه، زبان عربی در ایجاد تاریخ و فرهنگ مشترک تأثیر زیادی داشت.

حافظ ابراهیم از دوران عباسیان، به ویژه عصر هارون الرشید با حسرت یاد می‌کند که دوران عظمت تمدن اسلام بود و نیز از رونق دوران بنی امیه در دمشق و شکوفایی قرطبه در اندلس:

عهدُ الرشیدِ ببغدادَ عفا و مَضی و فی دمشقَ انطوی عهدُ ابنِ مروانِ
و لا تَسَلُ بعدهُ عَن عهدِ قُرطبةَ کیفَ اِتمحی بَینَ اَسیافِ و نیرانِ

(حافظ ابراهیم، ۲۰۰۱:۳۹۸)

(ترجمه: دوران هارون الرشید در بغداد و روزگار ابن مروان در دمشق سپری شد. بعد از آن از دوران قرطبه می‌پرس که چگونه میان شمشیر و آتش محو شد)

معروف رصافی نیز در حسرت دوران شکوفایی عرب در زمان منصور و هارون الرشید است:

مَنْ مُبْلِغُ المنصورِ عَن بغدادِهِ حَبِراً تَقِيضُ لِمِثْلِهِ العِبراتُ ...
لا دجلةُ يا للرزيةِ دجلةُ بعدُ الرشيدِ و لا الفراتُ فِراتُ ...

قد ضیعت بغدادُ سابقَ عزّها و غدت تیشُ صدرها الحسراتُ

(رصافی: ۱۲۴)

(ترجمه: چه کسی از طرف بغداد به منصور خبری را می‌رساند که به خاطر آن اشک‌ها جاری می‌شود. چه مصیبتی! نه دجله بعد از هارون الرشید دجله است و نه فرات، فرات. بغداد شکوه گذشته‌اش را از دست داد و سینه در حسرت آن می‌جوشد)

نکته‌ای که در این زمینه قابل گفتن است، این است که ناسیونالیسم ایرانی و عربی (به ویژه مصری) آن‌گاه که به تاریخ باستان خود می‌نگرند با نوعی کینه‌توزی نسبت به هم همراه است و این امر هم در شعر عرب دیده می‌شود و هم در شعر فارسی. میرزاده عشقی که از عرب‌ستیزان بزرگ مشروطه است، در نمایش‌نامه «کفن سیاه» نفرت خود نسبت به عرب‌ها را چنین بیان می‌کند:

جای پای عرب برهنه پای دیدم نسبت تاج شه و پای عرب سنجیدم
آنچه بایست بفهمم ز جهان فهمیدم بعد از آن هرچه که دیدم ز فلک خندیدم

(عشقی، ۱۳۴۴: ۲۱۱)

این حالت نه مخصوص شاعران، بلکه در میان نخبگان این عصر نیز دیده می‌شود. به عنوان نمونه: میرزا آقا خان کرمانی علت اساسی انحطاط ایران را اعراب می‌دانست و بدترین صفات را در مورد عربان به کار می‌برد: «بدترین آدمیان، شریرترین جانوران، جماعتی دزد شتر چران، جمعی سیاه و زور و لاغر تان، بی‌ادب و بی‌ناموس مانند حیوان بلکه پست‌تر از آن، دولت باشکوه و ملت باغیرت و علم و مدنیت ایران را به باد دادند و تخت و تاج کیان را غارت کردند» (آقاخان کرمانی، ۲۰۰۰: ۱۳۹). در میان شعرای عرب نیز احمد شوقی نسبت به ایران دوران هخامنشیان بدبین است و آن‌ها را علت نابودی تمدن مصر باستان و ذلت آن می‌داند و از این که ایرانیان بعدها تسلیم شمشیر اسلام شدند اظهار شادی می‌کند:

لا تَسْلَنِي مَا دَوْلَةُ الْفُرْسِ؟ سَاءَتْ دَوْلَةُ الْفُرْسِ فِي الْبِلَادِ وَ سَاءُوا
سَلَبَتْ مِصْرَ عِزِّهَا وَ كَسَبَتْهَا ذَلَّةً مَا لَهَا الزَّمَانُ انْقِضَاءً
وَ ارْتَوَى سِيفُهَا فَعَالَجَهَا اللُّ هُ بِسِيفِ مَا إِنَّ لَهٗ اِرْوَاءً

(شوقی، ۱۹۹۸، ج ۱: ۲۶)

(ترجمه: از من در مورد دولت فارس سؤال مکن. دولت فارس در این سرزمین بد کردند. عزت و شکوه را از مصر گرفتند و لباس ذلتی بر آن پوشاندند که پایانی ندارد و شمشیرش سیراب شد تا این که خداوند آن را با شمشیری روبرو ساخت که سیرابی ندارد). ولی همان طور که اشاره شد بدگویی ایرانی ها از عرب ها گاه رنگ افراط و شوونیستی به خود گرفته است.

نکته دیگری که در بحث تاریخ و فرهنگ لازم به ذکر می باشد این است که کشورهای عربی از لحاظ تاریخی به دو دسته تقسیم می شوند: ۱- کشورهای عاربه یا اصیل که در اصل عرب بوده اند مانند کشورهای شبه جزیره عربستان. ۲- کشورهای مستعربه که در اصل عرب نبودند بلکه به دلیل اسلام آوردن و پذیرش زبان عربی به تدریج عرب شدند. مانند مناطق شام و کشورهای شمال آفریقا. این مطلب یکی از پر مناقشه ترین بحث ها در مورد هویت عرب ها بوده است. کشور مصر در دوران قبل از اسلام دارای فرهنگ و تمدنی باشکوه بود و در واقع درخشش مصر بیشتر مربوط به دوران قبل از اسلام است و از لحاظ تاریخ و تمدن و زبان با مصر دوران اسلامی متفاوت است. بسیاری از شاعران مصری این دوره مانند احمد شوقی، حافظ ابراهیم و سامی بارودی هم حامی مصر باستان هستند و هم ستایش-گر مصر دوران اسلامی:

أبا الهولِ طالَ عليكَ العُصُرُ و بُلِّغْتَ فِي الْأَرْضِ أَقْصَى الْعُمُرِ
فيا لدةَ الدهرِ لا الدهرُ شَدَّ بٌ و لا أنتَ جاوزتَ حدَّ الصِّغْرِ...
تُسافِرُ مُتَقَلِّلاً فِي الْقُرُورِ نِ فَأَيَّانَ تُلقَى غُبَارَ السَّفَرِ؟

(شوقی، ۱۹۹۸: ۱۱۷)

(ترجمه: ای ابوالهول! دوران های طولانی ای را سپری کردی و سالمندترین شدی. ای همزاد روزگار! نه روزگار جوان شد و نه تو از کودکی گذشتی. میان قرن ها در سفر هستی. پس چه وقت غبار سفر را دور می ریزی؟)

بارودی نیز با ذکر اهرام مصر، از تاریخ ریشه دار و تمدن آن سخن می گوید:

سلا الجيزة الفيحاء عن هرمي مصر لعلك تدرى غيب ما لم تكن تدرى
بناء ان ردا صولة الدهر عنهما ومن عجب ان يغلبا صولة الدهر
اقاما على رغم الخطوب ليشهدا لبانيهما بين البرية بالفخري

(بارودی، ۱۹۹۸، ج: ۱، ۲۲۱)

(از جیزه بلند درباره دو هرم مصر پیرس تا شاید آنچه را نمی دانستی بدانی. دو بنائی که به یورش زمانه جواب دادند و عجیب این که بر آن پیروز شدند. با وجود گرفتاری ها و بلاها باقی ماندند تا در میان بشر برای افتخار سازنده شان گواهی دهند)

۳-۲. سرزمین

سرزمین یا جغرافیا یا با تسامح «وطن» از دیگر عناصر ناسیونالیسم است که دست درازی قدرت های بزرگ به آن باعث تحریک احساسات ملی مردم علیه استعمار شد. ماشاء الله آجودانی در این باره می نویسد: «پیدایی مفهوم جدید وطن در شکل تکامل یافته ناسیونالیستی آن در فرهنگ ایرانی محصول شرایط استعماری قرن نوزدهم بوده است» (آجودانی، ۱۳۷۲: ۶۲۳). این گفته را می توان در مورد جهان عرب نیز صادق دانست. سرزمین را نمی توان دقیقاً تعیین و مشخص نمود ولی می توان گفت که ایرانیان از شنیدن نام ایران دست کم جغرافیایی را مدنظر دارند که از زمان صفویه به بعد نسبتاً معلوم بوده است هرچند قسمت هایی از آن در دوران قاجاریه جدا شد. از این حیث ایران از آن تمامی ایرانیان با قومیت های مختلف است و هرگونه تلاشی در جهت استقلال و خودمختاری اقوام با مخالفت های سرسخت حتی از طرف شاعران بزرگ روبرو می شد؛ به عنوان مثال، بهار از حرکت جدای طلبانه جنگلی ها به بدی یاد می کند و آن ها را به تندی مورد سرزنش قرار می دهد:

شد به اقبال شهنشه ختم کار جنگلی جنگل از خلخال و طارم امن شد تا انزلی
دولت از دزدان جنگل سخت مستعجل فتاد دولت دزدی بلی باشد بدین مستعجلی

(بهار، ۱۳۸۱: ۲۷۸)

در این زمینه محمد عبده بیان داشت: «کسانی که تاریخ و سرزمین مشترک داشته باشند به رغم اختلافات مسلکی و مذهبی از پیوند دوستی پایداری برخوردار می شوند» (عنایت، ۱۳۶۳: ۱۵۲). البته باید گفت همان طور که در مورد نقش دین اسلام در ساخت هویت عرب، اجماعی وجود ندارد در مورد سرزمین هم همین مناقشه پابرجاست. به عنوان مثال، نجیب عازوری، عرب راستین را عرب آسیایی می داند و مردم مصر، مراکش و تونس را آفریقاییانی می داند که به زبان عربی سخن می گویند (همان: ۲۳۰). معروف رصافی در شعر «فی سبیل الوطن الی إخواننا المسیحیین» خواهان وحدت تمام اعراب است. او سه عامل را برای اتحاد اعراب بیان می دارد: زبان، وطن که می شود آن

را سرزمین دانست، و ایمان به خدا. از نظر رصافی، این سه مورد می‌تواند تمامی ملل عرب را با انواع مذاهب متعدد، متحد کرد. از این روی آنان را فرامی‌خواند تا از تفرقه بپرهیزند:

وَ مَا ضَرَّ لَوْ كَانَ التَّعَاوُنُ دِينَنَا
فَتَعْمُرُ بِلَدَانٍ وَتَأْمَنُ قُطَانُ
إِذَا جَمَعْتَنَا وَحِدَةً وَطَنِيَّةً
فَمَاذَا عَلَيْنَا أَنْ تَعْدَدَ الْأَدْيَانُ
إِذَا الْقَوْمُ عَمَّتْهُمْ أُمُورٌ ثَلَاثَةٌ
لِسَانٌ وَ أَوْطَانٌ وَ بِاللَّهِ إِيْمَانُ
فَأَيُّ اعْتِقَادٍ مَانِعٌ مِنَ اخْوَةِ
بِمَا قَالَ انْجِيلُ كَمَا قَالَ قُرْآنُ

(رصافی، ۲۰۰۹: ۱۴۵)

(ترجمه: اگر همکاری، دین ما باشد زبانی نیست؛ سرزمین‌ها آباد می‌شود و ساکنان در امنیت هستند. زمانی که وطن و سرزمین ما را متحد کند چه مشکلی وجود دارد اگر ادیان متعدد باشند؟ اگر زبان، سرزمین و ایمان به خدا مردم را دربرگیرند، پس کدامین اعتقاد مانع از برادری‌ای است که هم انجیل خواهان آن است و هم قرآن؟)

۲-۴. دین

در این که آیا دین می‌تواند جزو عناصر ناسیونالیسم باشد یا نه، مباحثات زیادی صورت گرفته است. برخی بر این باورند که این دو نسبت به هم در نوعی تضاد به سر می‌برند و اصولاً ناسیونالیسم را جانشین دین می‌دانند. به عنوان مثال آخوندزاده در مورد فلسفه وجودی ناسیونالیسم بر این باور است که: «چون اعتقادهای دینی اندک اندک از میان می‌رود باید چیز دیگری که عامل همبستگی جامعه باشد جایگزین آن شود تا مردم به آرزوی آن، شوقمند شهادت بوده، خودشان را در مقابل دشمنان قوی دست به کشتن بدهند... پس عقلای ملت را در این عصر واجب است که به جهت اقتدار ملتی و حراست وطن از تسلط بیگانه... به کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پرستی در مزرع ضمیر ایشان؛ چنان که ملل قادره فرنگستان الحال به این صفت موصوف‌اند» (نقل از شفیعی، ۱۳۹۰: ۱۲۳). لطفی السید نیز در حوزه ناسیونالیسم موافق دین نیست. به نظر او «احساس ملیت آنگاه اصیل است که احساس وفاداری به هیچ مرجع دیگری مغل آن نشود خواه آن مرجع دینی باشد یا غیر دینی» (عنایت، ۱۳۶۳: ۲۱۲). در مقابل محمد عبده معتقد است که ناسیونالیسم به عنوان یک عقیده نمی‌تواند جای دین را بگیرد و مانند آن در درون انسان ریشه بدواند (بدوی، ۲۰۰۵: ۸۳). از نظر طهطاوی، عبده و مصطفی کامل، مفهوم وطن یا ملیت با دین تعارضی ندارد. آنها حتی

سعی می کردند تا برای میهن پرستی، بنیانی در قرآن و متون دینی فراهم آورند. در مجموع می توان گفت: با توجه به قدرت گرفتن استعمار در ایران و کشورهای عربی و همنشینی چندین قرنه اسلام با فرهنگ ملی و آمیزش آن ها با هم، دین اسلام توانست در حوزه هویت و ناسیونالیسم منزلت بالایی بیابد و این یکی از تفاوت های ناسیونالیسم غرب با ناسیونالیسم ایران و عرب است. ناسیونالیسم اروپایی ذاتاً سکولار بود؛ ولی ناسیونالیسم ایرانی و عربی با دین همراه بود. از این روی در زمینه ناسیونالیسم هم در میان شاعران دوران مشروطه و هم در میان شعرای عصر نهضت، اسلام جایگاه ویژه ای دارد. البته شاعران دوران مشروطه در کنار دین اسلام از دین زرتشت نیز یاد می کنند. شاعرانی مانند عارف قزوینی و میرزاده عشقی که دارای گرایش های پان ایرانیستی هستند و نسبت به ایران باستان، حسی نوستالوژیک دارند، از ستایشگران دین زرتشت هستند. عارف قزوینی، خاموش شدن شعله دین زرتشت را برای ایران به معنی بی رونق شدن ملیت می داند:

از آن روزی که شد این شعله خاموش	فتادی دیگ ملیت هم از جوش
ندارم هیچ اگر این فخر دارم	که یک ایرانی والا تبارم
به خون دل زیم زین زیست شادم	که ایرانی بود خون و نژادم

(قزوینی، ۱۳۸۹: ۱۹۸)

میرزاده عشقی نیز در نمایش نامه «رستاخیز شهریان» حمایت و باورش به دین زرتشت را ابراز می دارد:

ای کاش این همه سلاطین به زرتشت منزه آیین

درودی به آیین پیشین فرستند و بر رهبر من

(عشقی، ۱۳۴۴: ۲۳۸)

ولی بیشتر شاعران این دوره به اسلام گرایش دارند. از نمایندگان این جریان می توان به بهار، سید اشرف الدین حسینی، ادیب الممالک و فرخی یزدی اشاره کرد. فرخی یزدی اسلام را در کنار ایرانیت از عناصر هویت ایرانیان می داند و از هم وطنانش می خواهد با تمسک به اسلام، ایران را از دست استعمارگران برهانند.

ای وطن پرور ایرانی اسلام پرست	همتی زانکه وطن رفت چو اسلام زدست
بیرق ایران از خصم جفا جو شده پست	دل بیغمبر را ظلم ستم کاران خست...

بود ایران ستم دیده چو اسلام غریب وین دو معدوم ز جور و ستم اهل صلیب

(یزدی، ۱۳۵۷: ۱۹۱ و ۱۹۲)

محمد تقی بهار هم از دین زرتشت یاد می کند و هم از اسلام:

چند گه کیش زراتشتش آراست به روی ز آن سپس دولت اسلامش نو کرد به رنگ

(بهار، ۱۳۸۱: ۱۸۸)

نسیم شمال نیز مسلمانان را به اتحاد فرامی خواند و معتقد است که اسلامیت می تواند ملت های متعدد را کنار هم گرد آورد:

گر تابع قرآنیم پس شیعه و سنی چیست گر جمله مسلمانیم پس هیچ تفاوت نیست

ما گر همه انسانیم پس دشمن قانون کیست مشروطه مدد بخشای بر شرع مطهر شد

ایرانی و عثمانی امروز برادر شد

(حسینی، ۱۳۵۹: ۴۶۷)

در جهان عرب، اسلام گرایان دین اسلام را بزرگ ترین رکن قومیت عرب به شمار می آورند. از آن جای که روزگار قدرت عرب با ظهور و رشد اسلام همزمان بود برخی از نویسندگان عرب، اسلام را دین عرب و از مبانی هویتی آن به حساب می آوردند. ساطع الحصری در کنار زبان و تاریخ مشترک از موارد دیگری هم نام می برد که سازنده ناسیونالیسم است؛ مانند دین که با ایجاد هماهنگی، اتحاد و همبستگی میان مردم باعث نزدیکی آنها به هم می شود به ویژه دین اسلام که توانسته است زبان عربی را حفظ کند. البته حصری دین را یکی از پایه های فرعی قومیت عرب می داند و معتقد است که ادیان جهانی مانند اسلام و مسیحیت نتوانستند نوعی وحدت فراگیر در میان ملت های گوناگون ایجاد کنند، مگر به صورت محدود و موقت. یکی از دلایل آن را باید در این دانست که ادیان به مذاهب مختلفی تقسیم شده و این امر در بسیاری از موارد باعث تفرقه و جنگ های مذهبی شده است؛ مانند جنگ های بین سنی و شیعه در اسلام یا نبرد ماسونی ها و مارونی ها در میان مسیحیان شام. ولی تردیدی نیست که دین اسلام در ساخت هویت عرب نقش زیادی داشت تا آن جای که اگر از میان عناصر تشکیل دهنده ناسیونالیسم عربی، دین اسلام و محصولات آن حذف شود، شاید چیز زیادی برای بیان هویت قوم عرب باقی نماند. در واقع اوج قدرت و تمدن عرب مربوط به دورانی است که دین اسلام

ظهور و رشد کرد و در سایه آن هم مالک امپراتوری های دیگر شدند و هم پرچمدار علم و دانش در جهان. بنابراین در بحث ناسیونالیسم و هویت عرب نمی توان اسلام را کنار نهاد. به گفته صادق زیباکلام «ناسیونالیسم عرب اعم از سکولار، مسیحی و چپ نتوانستند اسلام را کنار نهند. ناسیونالیسم و اسلامیت یا عربیت و اسلامیت با هم بودند» (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۷۵). بنابراین هرچند به صورت کم رنگ برخی از ایرانیان به دین زرتشت بها می دهند و مسیحیان شام به دین مسیحی ولی در مجموع از اشتراکات ناسیونالیسم ایران و عرب در این است که هر دو اسلام را به عنوان یکی از مؤلفه های هویتی خود به حساب می آوردند.

جمیل صدقی زهاوی دین را با عربیت در تضاد نمی بیند و معتقد است که با وحدت عربیت می توان با وجود تعدد ادیان در کنار هم زیست:

عاشَ النصارى واليهو ذُ ومسلموها فى ونام
فى وحدةٍ عريبةٍ ليستُ تُهددُ بانفصامِ

(زهاوی، ۲۰۰۴: ۴۰۳)

(ترجمه: مسیحیان، یهودیان و مسلمانان در هم زیستی بودند. در اتحادی عربی که جدایی تهدیدش نمی کرد)

رصافی برای مبارزه با استعمارگران مردم را به مبارزه دعوت می کند او در این باره از مفاهیم دینی و آموزه های اسلام بهره می گیرد و با کافر و جبار خواندن استعمارگران از مسلمانان می خواهد از وطن و دینشان دفاع کنند:

ياقوم إن العدى قدهاجموا الوطن فانـ
واستقروا لعدو الله كل فتى
واستنهضوا من بنى الإسلام قاطبةً
واستقتلوا فى سبيل الذود عن وطنٍ
عارز على المسلمين اليوم أنهم
ضوا الصوارم واهموا الأهل والسكنا
ممن نأى فى أقاصى أرضكم و دنا
من يسكن البدو والأرياف و المدا
به تقيمون دين الله و السننا...
لم ينقدوا مصرأ و لم ينقذوا عدنا

(رصافی، ۲۰۰۹: ۴۶۷)

(ترجمه: ای مردم! دشمنان به وطن هجوم آوردند، پس شمشیرها را بردارید و از مردم حمایت کنید. در برابر دشمن خدا بایستید. همگی از بادیه و روستا و شهر همگی به پا خیزید و در راه دفاع از وطن

بجنگید و دین و سنت الهی را برپا دارید. امروز برای مسلمانان مایه ننگ است که مصر و عدن را نجات نمی‌دهند)

از آن جای که ناسیونالیسم ایران نسبت به نوع عربی آن منسجم‌تر و همگون‌تر بود، جریان ملی‌گرایی در ایران زمینه مساعدتری برای حرکت به سمت ایجاد دولت ملی داشت ولی در جهان عرب این جریان بسیار کند بود. باتامور لازمه پیدایش دولت‌های ملی را دو شرط می‌داند: یکی گسترش حکومتی متمرکز و دیگری ناسیونالیسم (باتامور، ۱۳۷۲: ۱۳۳) با پذیرش این گفته باید گفت که نفوذ عمیق استعمار در کشورهای عربی از طرفی و دوگانگی‌ها و تعارضات گفتمان ناسیونالیسم در جهان عرب، باعث شد تا تشکیل دولت ملی در کشورهای عربی با مشکلات و مسائل بیشتری روبرو باشد به عبارت دیگر کشورهای عربی به دلیل مبارزه با استعمار بیش‌تر به دنبال تشکیل امپراتوری عربی بودند تا استقلال ملی.

در پایان باید به این نکته نیز اشاره شود که حکومت عثمانی در مقوله ناسیونالیسم عرب، دارای نقشی دوگانه بود. هر وقت امپراتوری عثمانی از دریچه اسلام نگریسته می‌شد ملی‌گرایان عرب مخصوصاً جهت نبرد با استعمار به آن امیدوار بودند و از آن حمایت می‌کردند؛ ولی هر وقت از منظر نژاد نگریسته می‌شدند، برای عربان نوعی استعمار شرقی به حساب می‌آمد و ملی‌گرایان عرب به دنبال استقلال از آن بودند.

۳. نتیجه

شرایط اجتماعی و سیاسی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و رخدادهای این دوره باعث شد تا شعر فارسی و عربی به سمت مسائل اجتماعی و سیاسی گرایش پیدا کند. از جمله مسائل مهمی که بخش زیادی از محتوای شعر این دوره را به خود اختصاص داد ناسیونالیسم بود. ناسیونالیسم چه در ایران و چه در کشورهای عربی تا اندازه زیادی محصول استعمار بود. هرچند سیاست استعمار ترویج آن برای ایجاد تفرقه و تجزیه در میان کشورهای مسلمان بود اما به ابزاری ضد استعمار تبدیل شد. در ناسیونالیسم عربی در میان مؤلفه‌های مختلف، بیش‌ترین تأکید بر «زبان عربی» بود که می‌توانست آن‌ها را با وجود سرزمین‌های متعدد و پراکنده و نیز تنوع تاریخی، کنار هم گردآورد در حالی که در ایران به دلیل وجود قومیت‌های مختلف، زبان فارسی نمی‌توانست چنین نقشی ایفا کند. از این روی تاریخ و فرهنگ و سرزمین بیش‌تر می‌توانست بیانگر ناسیونالیسم ایرانی باشد. دین اسلام نیز چه در میان عرب‌ها و چه در میان ایرانیان، هم به دلیل هم‌نشینی چندین قرنه با فرهنگ ایرانی و

عربی و هم به دلیل استعمار بسیار مورد توجه قرار گرفت و بیش تر شاعران این دوره در کنار مؤلفه‌های دیگر ملیت، از آن نیز به عنوان عنصری مهم یاد می‌کنند. از این روی یکی از تفاوت‌های ناسیونالیسم ایرانی و عربی با نوع اروپایی در این است که ناسیونالیسم اروپایی ذاتاً سکولار بود و دین در آن محلی از اعراب نداشت ولی هم ناسیونالیسم ایران و هم عربی بیشتر بر اسلامیت شکل گرفته بود.

از آن جای که ناسیونالیسم ایرانی از نوع عربی آن منسجم‌تر و هماهنگ‌تر بود، شرایط حرکت به سمت دولت ملی بیش تر مهیا بود. ولی ناسیونالیسم عربی به دلیل تنوع جغرافیایی و تاریخی، تعدد ادیان، حضور نیرومند استعمار و نقش دوگانه حکومت عثمانی در سیمای «اسلامیت» و «ترکیت» با مسائل بیشتری روبرو بود.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. آجودانی، ماشاء... (۱۳۸۳)؛ مشروطه ایرانی، چاپ چهاردهم: اختران.
۲. آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۵۱)؛ مجموعه مقالات، گردآورنده باقر مؤمنی: آوا.
۳. آدمیت، فریدون (۱۳۵۷)؛ اندیشه‌های سیاسی میرزا آقاخان کرمانی، چاپ دوم: پیام.
۴. آشوری، داریوش (۱۳۷۶)؛ ما و مدرنیت، چاپ اول: صراط.
۵. آنتونیوس، جرج (۱۹۶۹)؛ یقظة العرب، ترجمه: ناصرالدین الأسد و احسان عباس، الطبعة الثانية، بیروت: دارالعلم للملایین.
۶. ابراهیم، حافظ (۲۰۰۱)؛ دیوان، غرید الشیخ، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۷. باتامور، تام (۱۳۷۲)؛ جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ سوم: کیهان.
۸. بارودی، محمود سامی (۱۹۹۸)؛ دیوان البارودی، بیروت: دارالعودة.
۹. بدوی، عبدالرحمان محمد (۲۰۰۵)؛ امام محمد عبده و القضايا الاسلامیة: دارالکتب.
۱۰. بهاء‌الدین و مرادیان، جعفر و علی اکبر (۲۰۱۱)؛ الالتزام فی شعر محمد مهدی الجواهری، چاپ اول، بیروت: دارالکاتب العربی.
۱۱. بهار، محمد تقی (۱۳۸۱)؛ دیوان اشعار، چاپ اول: علم.
۱۲. جابری، محمدعابد (۲۰۰۹)؛ نقد العقل العربی، الطبعة العاشرة، بیروت: مرکز دراسات الوحدة الاسلامیة.
۱۳. حصری، ساطع (۱۹۶۱)؛ حول القومیة العربیة، الطبعة الاولى، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۴. حورانی، آلبرت (۱۳۸۷)؛ تاریخ مردمان عرب، ترجمه فرید جواهر کلام، چاپ دوم: امیرکبیر.
۱۵. رصافی، معروف (۲۰۰۹)؛ دیوان، عصام عبدالفتاح، قاهره: جزیره الورد للنشر و التوزیع.
۱۶. زهاوی، جمیل صدقی (۲۰۰۴)؛ دیوان، شرح و تقدیم انطوان القوال، الطبعة الاولى، بیروت: دارالفکر العربی.
۱۷. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۵۹)؛ شعر معاصر عرب، تهران: توس.

۱۸. (۱۳۹۰)؛ با چراغ و آینه، چاپ سوم، تهران: سخن.
 ۱۹. شوقی، احمد (۱۹۹۸)؛ دیوان، الطبعة الاولى، شرح و تقدم على العسيلي، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
 ۲۰. ضيف، شوقی (۲۰۰۸)؛ الادب العربي المعاصر في مصر، الطبعة الرابعة عشر، قاهره: دارالمعارف.
 ۲۱. عشقی، میرزاده (۱۳۴۴)؛ کلیات مصور عشقی، به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، چاپ پنجم: امیرکبیر.
 ۲۲. قزوینی، عارف (۱۳۸۹)؛ دیوان، به کوشش مهدی نورمحمدی، چاپ اول، تهران: سخن.
 ۲۳. عنایت، حمید (۱۳۶۳)؛ سیری در اندیشه سیاسی عرب، چاپ سوم: چاپخانه سپهر.
 ۲۴. کرمانی، میرزا آقاخان، سه مکتوب (۲۰۰۰)؛ به کوشش بهرام چوبینه: آلمان.
 ۲۵. لاهوتی، ابوالقاسم (۱۳۵۸)؛ دیوان اشعار، به کوشش احمد بشیری، چاپ اول: سپهر.
 ۲۶. لوتسکی، ولادیمیر باراسوویچ (۱۳۷۹)؛ تاریخ جدید کشورهای عربی، ترجمه رفیع رفیعی، چاپ اول: انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۲۷. مطران، خلیل (۱۹۹۵)؛ دیوان، میشل جحا، الطبعة الثانية: المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزيع.
 ۲۸. حسینی، اشرف الدین (۱۳۵۹)؛ کلیات جاودانه نسیم شمال، به کوشش حسین نمیمی، چاپ دوم: اساطیر.
 ۲۹. یزدی، فرخی (۱۳۵۷)؛ دیوان، تصحیح حسین مکی، چاپ هفتم: بنیاد کتاب.
- ب: مجله‌ها**
۳۰. آجودانی، ماشاءالله (۱۳۷۲)؛ «درون مایه‌های شعر مشروطه»، ایران نامه، سال یازدهم، شماره ۴، صص ۶۲۱-۶۴۶.
 ۳۱. ابوالحمديه، زکریا (۱۹۸۷)؛ «دور اللغة العربية في تكامل الوطن العربي و وحدته»، المستقبل العربي، بیروت، شماره ۱۰۶، صص ۸۶-۱۲۳.
 ۳۲. انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۹۱)؛ «سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی»، مجله ادبیات تطبیقی (ویژه نامه فرهنگستان)؛ شماره ۶، صص ۳-۷.
 ۳۳. زیباکلام، صادق (۱۳۸۰)؛ «اسلام، ناسیونالیسم و اصل‌گرایی در جهان عرب»، فصل‌نامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۵، صص ۶۹-۸۲.
 ۳۴. سالم، پل (۱۳۷۶)؛ «ظهور و سقوط سکولاریسم در جهان عرب»، مجله چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی، شماره ۱۰، صص ۶-۱۲.

دراسة القومية الإيرانية و العربية و إنعكاسها فى شعر عصر المشروطة الإيرانية و النهضة العربية^١

احمد خاتمی^٢

الاستاذ فى قسم اللغة الفارسية و آدابها، جامعة شهيد بهشتى، ايران

كاظم دزفوليان^٣

الاستاذ فى قسم اللغة الفارسية و آدابها، جامعة شهيد بهشتى، ايران

فرهاد شاکرى^٤

الطالب فى مرحلة دكتوراه، فى فرع الأدب الفارسى، جامعة شهيد بهشتى، ايران

الملخص

القومية من المصطلحات التى دخلت الأدب السياسى بعد التعرف على الثقافة الغربية و حضارتها فى بداية القرن التاسع عشر. كان ظهورها إلى حد كبير نتاج الإستعمار و لكن بعد مدة أصبحت من وسائل النضال ضد الإستعمار. أحداث هذه الفترة أثرت على جميع جوانب الحياة الإجتماعية و الشعراء لم يستطيعوا أن يعزلوا منها بل ساهموا كالمصلحين الاجتماعيين و السياسيين و جعلوا فحوى شعرهم فى خدمة المسائل السياسية و الاجتماعية لاسيما القومية و من ثم أخرجوا الشعر من الحالة الذهنية إلى الحالة العينية. فى هذا المقال قارننا بصورة توصيفية — تحليلية القومية الإيرانية و القومية العربية على أساس أربع مقوماتها الأساسية و هى اللسان، و التاريخ و الثقافة، و الوطن أو الأرض، و الدين فى أشعار كبار الشعراء الإيرانيين و العرب فى عصر النهضة و عصر المشروطة المقارنين وهدف أن نرى تصويرا جامعا فى هذا المجال. ووصلنا الى هذه النتيجة أن القومية العربية كانت مواجهة بمسائل و نقاشات كثيرة لتفرق الدول العربية و تنوع تأريخها و تعدد الأديان و الموقف الثنائى إزاء الدولة العثمانية. القومية العربية ركزت على اللسان تمر كزا أكثر من سائر العناصر و استفادوا منه لتوحيد الناس و لكن الشعراء الإيرانيين ركزوا على التاريخ و الثقافة و الوطن و لم يعتنوا باللسان إعتناء كثيرا. اما دين الإسلام كان من العناصر الرئيسية فى تكوين القومية الإيرانية و العربية خلافا للقومية الأوروبية التى كانت فى نزاع دائم مع الدين.

الكلمات الدلالية: القومية، الشعر الفارسى و العربى، المشروطة، نهضة العرب.

تاريخ القبول: ١٣٩٤/٣/٢٧

^١ تاريخ الوصول: ١٣٩٣/١١/٢٣

^٢ العنوان الإلكتروني: a_khatami@sbu.ac.ir

^٣ العنوان الإلكتروني: K_Dezfoulian@sbu.ac.ir

^٤ العنوان الإلكتروني للكاتب المسئول: farhad.shakery@gmail.com